



ڈاکٹر ذاکر حسین لائبریری

DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY

JAMIA MILLIA ISLAMIA

JAMIA NAGAR

NEW DELHI

CALL NO. _____

Accession No. _____

۱۲۹
۳۹
۲۹

اقبال نامہ جہانگیر

جلد سوم

از معتمد خاں بخش

۱۰۳۷

نور سلطان و فرزند دانی و فرزند خانات نور سلطان

بود که در میان مردم ادب و شرف را دوست داشت.

مختار و مستحسن

بہادر و محقق و مہرور و امیر و رئیس و خاندان مایہ ناز و امیر و

سید محمد علی

چشمه سارون و آب باستانی

از فیض نعل سوره شمس حاجز

پاکستان میں رہنے والے مسلمان

و نظام حاکم و فدا و بگویند

ہون ایسا کہ اس وقت کا این کہ ہے
دست قدرت کا ہے

[illegible]

و اما که شریف و دانا و کرامت بخش
خطه نهنگی که شایم نامی و نام
سهم جان و پیر و او دوست و خون
دعا کرد و این خوشی من نه که
نور آمد و شسته ز بانی مسکو که تازه روی
نور آنست که جانم نه و شایم
عده شست که این دین و خورشید و
خدمت این شایم که در حور و
عزت را خسته نه چنین چنان
بعد از این زار که شایم و
شیرین و خواصه که شایم
صدقت شایم و شایم و شایم
نوبه نه که شایم و شایم
نبا که شایم و شایم و شایم

و من بعد از آنکه از این شهر فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
آنها را به آنجا فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
عزیزان به آنجا رسیدند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
سین اینها را فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
فرمودند و از آنجا که فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
او را به آنجا فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
که به آنجا فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
فرمودند و از آنجا که فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
ای جوان کنشی و از آنجا که فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
بیکار آید و از آنجا که فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
که اینها را فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
که تو فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
خواهر شد و از آنجا که فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
دست که فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که
به آنجا فرستادند و به آنجا رسیدند و از آنجا که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت... که مردم را در محل...
نیش کوفته...
میر و قدرت...
حرم را...
درین است که...
قدیم...
در خدمت...
باز...
و...
خود...
سخت...
کم کرده...
در...
که حکم...
نشان...

قیامت قرار می آورد و به سبب حوائج غرض نمودن برای دگرگونی
 که نیست و در این راه از خود و اگر غرض هر نفس می آید و حال در آخرت که در راه
 باقیست و از سوره از دود و دل بطریق آنست که در راه علی را با هم می آید
 سوداگری و طوایف و شایسته هر چه طریقی در می آید و هر که در شایسته هر چه
 و با و با اسوار ساخته و در سبب قضا و ادلا و رضای که توفیق می آید و در مقام
 با نیت خداوند خیر و خنده و فریادان خود را آنکه جوان که در میان رخت هر
 تا آخر متوجه لا مورد و بیشتر از دگر و لا مورد و لا مورد و لا مورد و لا مورد و لا مورد
 عبد الرحیم و توان لا مورد که حکم فرست متوجه درگاه بود و لا و رضای که آنکه و لا و رضای
 محقق در آن نمودن خیر و خفا و شایسته و او تو فی شایسته و فرزندانی از یک
 که در همه خود و لا و رضای که شایسته و تو فی شایسته و فرزندانی از یک
 و در پیش رفته خیر و لا و رضای که شایسته و تو فی شایسته و فرزندانی از یک
 رعیت هر چه تا شایسته است و لا و رضای که شایسته و تو فی شایسته و فرزندانی از یک
 از و شایسته و تو فی شایسته و لا و رضای که شایسته و تو فی شایسته و فرزندانی از یک
 معروضه شده و او را و لا و رضای که شایسته و تو فی شایسته و فرزندانی از یک
 خیر و زایش انداخته و در وقت که تو فی شایسته و لا و رضای که شایسته و تو فی شایسته و فرزندانی از یک

[illegible]

[illegible]

بعد از آنکه حضرت خدیجه و فرزند خود که عمره را در وقت با خود داشت با سیدان یهودی او
برگشتند و درین لنگر حضور افتاد و درینجا از آنکه حضرت خدیجه را با سیدان یهودی
همان روز بشارت نوح و فرزندش مسیح بعد از هلال رسد حضرت مسیح را نیز بشارت نمود
و بعد از آنکه حضرت خدیجه عرض کرد که از این بشارت خود چون تمکین نمود که خبر و کلامی که از
نموده را چه باید کرد که از زمین معجزه گشتن شایسته بدانست و فرستادند که هر
کس از آن گشته بود و ضلالت آگاهی یا بدکم و کبر است از او را بدست آوردن که بدین
را و پیش از این بود که هر دو آمده بودند و در همه عتبت از آن گشته بود که معجزه معجزه
پس از آنکه از حرم خود بیرون آمد و هر دو که با هم آمدند با دایه ای که مال بود از حضرت خود
سج را در آغوش گرفت گرفت غایت و محبت که بر کرد و خانه او گرفته بود و هر دو
دست و در شمع نگه میداشتند و در آنجا که بود و گردیدند چون در حرم
زاده پس از آنکه از راه و نگاه را که گشته بود و او را گشته از راهان خود و کسان
جنبی از افاقان که رفتن طریق نبی و ضلالت بودند گشته که ولایت میان دو
که در آن سمت دست تاخت و تاراج کرده بجانب دار الخلافه اگر آید باشد و اگر
کاری از پیش رفتن و نعم والا محدود و ولایت شریفه با بدرفت و مکرر است که از راه
مانک نیز معاف و منته و بدوی شمارند و درین سیر دورندگان حضرت را کی باشد

که همه محبت و محبت را به دست از شما باز دارند و حسن ماکلف که این ملک را
شما به بیجا بکابل میباشند و چه در آب و آرم و در آید و کمی نیست و با این
در قلمه رتاس موجود است و هر کس که در آنجا آمده و دوازده هزار و سیصد
کار آمدن در خدمت شما فراموشی شد اگر شاه از بی شکایت ملک را آماده ام
و اگر آمد و در آنجا از آنجا که در کار و در خدمت شما از آنجا که در کار
خوار هم بود و آنکه نصیب از شما نماند و هر کس که در آنجا بود و در آنجا
و دست ایشان را عالم داشت و بیادری صحنی کابل و پنج همدون که از آنجا
که کابل باشد هر قدر که خواهد همان می تواند کرد و منع بد ایشان خواهد بود
و هر یک روز در رتاس و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا
آن بسیار است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا
سخت نیست و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا
غیر نموده خود را در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا
حاکم در آن و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا
نظر هر کسی در گرفتن او و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا
مکدر است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا

[illegible]

[illegible]

جمیع جهال بد که حسین بنان شاه محاکم برات خبر شتاده شدن حدت غریب
 شریفه و شریفه محاکم فراد و ملکیت را حیره گرفته باند خواست بر سر نهادن و
 می رسد سوده و نه پیکان با عتقا جمال رضا و زن بشو این باره و نه محاکم
 قادی رود خنده و نه پای عت شتاده و بالایی از بی بی شتاده و در داده
 که غنیم از برین مجلس او را مشایده نماید و در ده محیره هرگز نگشته و سر نه بیاورد
 می خورد و کله گوشه کونست که نهاده غنیم را موجود و کونست و یوسف سر و طرب غول خنده
 در نه سر نه و داده و قایله و متفاله برین می رسد که آثار غله و دست طای پیر و
 و نه استماع انجیر حضرت شتاده بی جمع از او را و می رسد از آن خان ترکان
 و نه یک کالی فوطه سردار خان از آنکه بود و در داری مرزا باری و در مرزا
 از خان بگویند که یک خان قین فرمود و نه تا شتاده عباس در سر نه
 بر سر نه شتاده و نه نام آنها می رسد یک نامی فوت داده که دست از قلعه باز نه هرگز
 سخای و نه خود شتاده و فرمود که حسین یک لک را از کرد قلعه رخنه این خود نه
 شد که آن حضرت رود و در راه که در غده این درت و کتی می گویند شتاده که ای که
 بر سر از آنکه افواج جهال که رخنه مار رسد لک و کتی کلیم شاه که می رسد و نه باریت
 حسین یک یکور در راه و الا امن دولت زمین بوس و کتی محاکم از سر نه در آن

[illegible]

یکم که در این مجلسه بنده باشند اما چون گفتن می شناسد که این مجلسه
 در مدتی و در نهایی می خیزد و با این حال مصاب بودی نظر و حال و در هر حال
 مسدود که با تو باشد که سر آمد و در این مجلسه را فایده نیست و نه وقت با اله که تا من
 که بر احوال اینان نوشته از خست و غمت هیچ فرود که ثبت نگزیده آنچه زبان من سر می آید
 و در نظر روی کاغذ ملک روی دیگر سیاه کرده بود و در میان من و شما رازش نهایی
 من و شما خسته بگویم چه بنده بود که ثبت و ادون ننگان او از بد و نیک و سگ است
 آفاق این نوشته بعد از آنکه در اموال را چه می آید از این و بد و نیک و سگ است
 آفاق و در خواسته با هم با خود است در آخرت است خداوند
 و سید حضرت شاه شاه و راورد و اسحق است
 نوشته او را که پیش و او را که بخواند آن می آید من سر و در سخت کرده بی با خود
 است و دایمی پایه سر خلافت و دامن ملحق و طعن که گزیده مد آنچه سر او را و در زمان
 سر خیزد استحقاق انواع و اقسام است و خواست و در میان نیت نیت عیش
 است و در این او رسد و جا که پیش تضرع فرموده روزی چند از ششم انداخته بطریق
 و درین مقام نیت طبعش طوی شاهزاده سلطان روزی یکزدای و ایا در حال نیت
 و بعد از فراغ جشن طوی خاطر فضل با نیت شکا رعت فرموده بر نیت که کجا

[illegible]

[illegible]

[Faint, illegible handwritten notes]

و بعد از این صبحه ریخت یک - اما در او کرده خون مکرر آن صورتش
را اگر آب منو بسوزد و کفن برسد و شایده و با عهد بختی را از نوری است صفی را که
این روز منو شد و انعامت خود را با شایع مال او فرموده خطاب شد که منو شد
بعد از عکس جا گیر او در معویه که لطف منو شد بر صورت رشت از خون او
که طبعش نقشه خوب و مکرر طلوع مجمل و منو شد در وقت حضرت عطاء الدین خان را از
رفته بود که اگر بر جاده هواست و سدا و ناست قدم به به حال نو و دارد و اندر دهن درگاه
و اباسازد و اگر در آمدن تعلل نماید بزرگ است اتفاقا که در این امر از طریق دیگر که به حال
در مسئله نشسته بحضور طبعه نو و در معویه دور از کس او و به این شایع فاش شد
راه داد و نظر از خان این وقت قابل حرم بریل معویه بود و آن
به سوال شد مکن متور بود شده او از آمدن قطب الدین خان و فو و در رسم حق
با و جلو و راسته ریخته در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرود گرفته خون
از روی آسمان قطب الدین مسئله شد و در راه فرگفت که این چه پیش تو کرد و طرز
سلوک است خان مردم را مانع این شایع با او همراه شد و شایع سخن بر دوا و خبر
حال نقش غدیری است با طبعه نو و پیش از آنکه دیگری دست کار در دارم و دیگر شایع که
برسم قطب زمان نعم کاری را چنانچه روده و چشای او برون افتاد و او به رود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم وصال از کثرت فتنه عرض این ناچار انموده شد برادره در امور بکوشیده که بر سر و پا هر
برفته حقیقت را موعوض بکنند و مقامات این حال صفحان سر خزانه در این محال
و آنچه نموده بودند کوراست با بلیه چون شاهزاده بعضی از ایشان را نیز بکوشید
محل را به صلح بخانه طلبیدند و او را بعت برجه تا اثر آمدن سعادت در این راه بود

حضرت انچه از شاهزاده كشيده بود در پايان از ده سواران مژده شد كه از كوشش
آنها پايان ميل نمايند بود و حرف را طاعت كردند با همي كه در پايان
نكشيدند بلكه حضرت را آن خون گرفته بودند و با او آنها مرز افروزي بود و در كوشش
كه در اين روزي از عراق آمدن لوكرها برآوده در سر راه بود و در پايان عرض كرد
با اينكه در پايان نويد جان شمس مطهر را طاعت كردند و از ده سواران مژده شد
حكيم اندك شد از مرز تخم را قول داده بيايد بر سر كسي او بعد از پايان نكشيدند
مستوفى سواران شدند و با نكست نور الدين و همفكران مرز و مرز را فراق الله
و نيز در پايان رها كردند و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند
و در مقام انقض و باز كسي در پايان كار در پايان نكشيدند و در پايان رها كردند
نيز در پايان و نيز در پايان نكشيدند و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند
اگر صفحان و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند
سواران رها كردند و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند
و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند
سواران رها كردند و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند
ساخته عرض نمود كه در پايان رها كردند و در پايان رها كردند و در پايان رها كردند

وہی

چهارم در خجالت و محو و کمال
زیندلی و شبنم که چون سحاب در آید و در آید
در دلی کسی نشسته سر به مقصد گردیدند راه بهار از قلم رسال آمده دولت بهر دست
رسمه میسکین کدینه
و شجوه بجم دی چه نه هزار و نه هزاره بحر ای علیا بهر سحر هزاره و نه هزاره
بمورد سال سوم از خوار و با عارضه در موضع گمانه که در هر دو در آید
بسن بوزیری ارشاد است در سن حسن و الی و زنی نماند صف خدای
سر آمدند و حواجه جهان نهد به شکری متاز گشت و نه
در ایضا نه شد نه راه بهر شکری بوزیری میسکین کرد و در آید
علی و حیدر آن تو لغوی خوب می شود لکن و خوار است نه میسکین است در آید
می فرماید در انسان بخلاف آن کرده و در شمس می باشد سر از دانه و حیدر و
باز در سگ و مرغ و کلب و گنجشک و در راج و بوزیر و طایوس و امود و حیدر و تو لغوی
از غریب و تنی از کینه سال است مسعود و سر کسو و دولت حیدر و مادرش از
تعلق و دولت و حیات خفتار زنده اندامون خورده که از نوبت و سر کسو است
ممود متعارف این حال لعل کلا و نه از عالم گشت و حیات سرش شانی است و سر کسو
و نه است او را کینه می بود که بوزیر و طایوس است و نه است او را کینه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میدای جهان نبوده که هرگاه در میان این دو شاه سزایم از این بوی خوش
را که در تمام خون و طبع با هر که در طبع او نیست نیست و در دهنش است و در دهنش
و مجلسی که در میان بود و در میان بود و در میان بود و در میان بود
تا در میان بود و در میان بود و در میان بود و در میان بود
تخته چوبی بر روی چوبی که استاده بودند که مردم از دهنش بود و در میان
گرفته میفرمود و در میان بود و در میان بود و در میان بود
در میان چوبی که در میان بود و در میان بود و در میان بود
و در میان بود و در میان بود و در میان بود و در میان بود
شاه دستور میخواست و چون از میان کان بی در میان بود و در میان بود
فرمان را میخواست و در میان بود و در میان بود و در میان بود
رشته شده تیریه و در میان بود و در میان بود و در میان بود
در آمده در واهی میخواست و در میان بود و در میان بود و در میان بود
کشید از غار این قات که در میان بود و در میان بود و در میان بود
مهر که از میان بود و در میان بود و در میان بود و در میان بود
نیز میفرمود و در میان بود و در میان بود و در میان بود

و در این باب نیز باید دانست که این است که اگر چه را حلقه میزدند و در این میان که در کتب
ای که در حلقه را یک حلقه جمع از فولان میزدند و در این میان که در کتب
میت پرستید که مردم به رای و حلقه میزدند که در این میان که در کتب
میان این سراد و حضرت شایسته ای که در حلقه میزدند و در این میان که در کتب
حقیقت و این است که در این میان که در کتب
نمای بر کوشه سر که نهاده است چون بر پشت بر نشسته است ای غفلت شود و در این میان که در کتب
در وقت دیگر خبر و حلقه میزدند که در این میان که در کتب
در این میان که در کتب
شع کرده در میان جاری میزدند که در این میان که در کتب
تا زمان که در حلقه میزدند که در این میان که در کتب
بعایت در حلقه میزدند که در این میان که در کتب
که محمد و ای که در حلقه میزدند که در این میان که در کتب
شع نیار و رعایت یک را که در این میان که در کتب
محمول از مردم اوده در لباس در میان بری از ایشان بود که در این میان که در کتب
و این است که در این میان که در کتب

منه شروع و آنچه در میان گرفته اند و داده اند و اگر بماند که در آن روز
کارهای بسیاری بگذرد و بدینسان که در وقت من خود بود و از آنست که در آن
جای است و نیز در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
رکود او در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
سج نیزی از اضطراب و هوان جان با تو هم قلمه و بین در آن روز و آنچه در آن روز
در روز و قلمه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
مورد آنست و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
با دین سر امتحان و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
او چه شد و آن خبر و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
شهر خود و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
منت و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
آمدن و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
فراهم آمد و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
رویا و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز
مخالفان از هم گشتند و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز و آنچه در آن روز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مکرده و در پیشانی را که شایسته بدست میرد بر او بسته بود و زخم زده گاهی خود می
و باز بدقی را بر کرده بر سپاه نهادند و انوب پسر سپاه بر محکم کرده بسته بود و سر
و هسته پیچید و دست داشت شاهزاده علی سلطان غم می کرد و حقیقت
همای دولت این حکم بسته بود و در راه آن دو میزدند و از دست محضت میگریستند
زیجات و حضرت شاهان سر شاهان ماسه را از گردن و دست و تنگ از محضی و دست
و آن ادکلست و همای تنگ است و از زخمت و غم او شده و جمع کرد و بسته شده
متوجه دنیا آورد و بر هم میزدند و آنحضرت از صدمه شد و بهیوی و غم میزدند و غم
رفته افتادند و میبویزدند که دو کس از آنها با برینه فتنه ده کرده بسته و بعد از کارهای
که از اول باز خود را بسته بسته اند در خوف و شرم می کرد و در طرفه دست خود
و قصد نمود و او برای سه پای را که بسته بسته شود کشت و دستش را میزد و او را
خوبی که در دست داشت دو بار و دستش را بر سرش زد و کوفت و دست او را زمین انداخت
مزد و شش بدین گرفته شروع در جاسدن کرد و لیکه آن خوب و لیکه حید که در دست داشت
که دو کسهای او را بخار و دانه های در میان بر دودت میزدند و بسته بود و لیکه
بالای پایش حمل کرده در خوف و شرم انداخت و بدولت میزدند و غم را آورده بودند و از
شرف و داور و قضاوت انوب را می نظر می کرد و لیکه و دست او را بر دودت میزدند

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کتاب

[illegible]

بهرین و منکر او با این صفت تو در هر یک از اینها در حدیثی است که از او نقل شده است
و این درین وقت که من تحت دلبستگی با تو بودم و گفتار حقیرانه من را در لایق
و همیشه حقیق یک اشک که از زینت گردنهای شاه همراهی تو از عراق بمن در یک
و درگاه مشی که در سر داشت و در مرزانی ملک را که در بازار خود بمن نمود
لوی است و فرمودند و از آخر حرکت همانکه داشت به پوسته خطای من و خطای
زده و آنرا بعد از آنکه از شوی از شرف در صوکی که حاله عیانت من بود و بعد از آن
و حاجت کاران حاجت و کین فضل الدین خان در او این نکته می باشد و من در
و چون در افکن بخار و عمل تو را آورد و با دیدم کرده که اگر از تو متفرقان بودی که نام
و در مرزانی ملک را که بعد از صوکی از شرف خطای من و از اول سر زدنی من است و از اول
ساخته و محضت با رغبت را از ای که از کین فضل الدین خان بهوشی خاطر من
بود و رفیق سلطان یکم و الهه فیروزش میخندید و در حدیثی من را که کذبند
چون مقام سطوح گوشت و طلوع اخیر او در هر سه حال تعلل من است و از
کران خواب می رسد من در روی آورده و دولت محمد است زمانه شاه را در
و من کل کرد امید خود را بلند دارد و هر سوخته هم آورد و در نهایت را که آمد و در
دو اشک با من در این گنهای است و روزی درین نور و در جهان از من و در این محض

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کس از غم جان و جسم منور به آتش بخت بگریخت و کس از غم جان و جسم منور به آتش بخت بگریخت
 به نذر خود و سر خود و دست به خود و جان او را به سلاطین و شاهان به جهان بود از این که در میان
 او حق کرده خود را به کارگاه تعجب کرده عثمان بپوشید و چون دو بهار از سر می گذشت
 سلطان در گذشت ولی برادر عثمان و میر پسر او فاک او را در فرق روز کار خود بخت حیمه و
 میخانه را بر می ماند و در دل با دل به ترانه چنان بلبل میزد که گوشه بملکه خود
 تروان کند و زنی اثر از این سنا که آگاهی یافته شیخ است فاک را مطلع گشتند و در میان
 جمعی دیدند که به دیدن یکدیگر می ترسید و مانند که در جمعی و گفتند که سید او تا هر جوان دراز
 نداشت و بعد از آنکه او از اتفاق سینه معقدان کرد و از آنجا که او را از
 عید اسلام بر سر عثمان در گذشت اما سینه چهار صد و یک تار و در در گذشت
 سینه و شیخ عثمان را هم با همراه گرفته ساقان کرده شاف چون و بر او سنان
 از عرش شیخ عثمان آگاه شد بنی خود را به سینه در کارگاه شاف و در دو سنان
 زنت ده خیم که در ده عثمان که عشت اینهمه کوشش داشت و فتنه و فو و در کارگاه خود
 سبک گشت و حق را سزاوار از ما گفت کرد ما همه سینه و زبان بزرگ اگر شیخ عثمان
 قول به نذر خود در کارگاه را سزاوار است و داد و دانسته روی همه بعد از شاف نهاد
 میدان عثمان را بر سر سینه میگذریم شیخ عثمان و معقدان و دیگرند اما سینه که قول

[illegible]

خبر از ملک و دولت و بی دردی که یک یک است و چون از کوه و دریا می بیند یاد و غیره می رود
و می گویند که در آن زمان صبح در آن دین که عصف و کوفه با جهاد آید و است و کارها
آن کون و کیشی با گرفت و این عزت از خود و دولت آید و است و درین راه هم حجاب
بر قی با فوج و خاندان و شش صانده است محمود و عیسی و ان بهادر و دردی و دردی و دردی و دردی
مگر در دین این امر سر بر خیزد و کشت و دکنان او را در آید و سر بر خیزد و دردی و دردی و دردی
و در و در آن محرم است و در حراج کعبه او کائنات او بعد از حیدر و زبمان زخمها و دوا و حیدر
سهمو است که سخته و خوب گفته که فوج است بهادر جواب داده که حق فتح است اما
نه ان زمانه و کائنات یک نفران خیره جان شربت و بعد از آن چون لشکر او را کلا
بیا میری خان از سر بر خیزد و ان با عطف و استند و بعد از آن خان کجوات و کجوات
راحم با ملک و حاکمان و امیرالام و امیرالام و امیرالام و امیرالام و امیرالام و امیرالام
معمود و آریا نیز که شسته و عدا و الهام کشت و شادمانه و پر و سر کشته و نفسی الامر که اگر این
و فوج و دین و همه دین کس می نهاده و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین
و حق و کسای کار و حجاب و اشتر سخته خود و مطول کردن و چون ای و در اکرام و مع
جلال کسده خاطر از فیه کوش و آتوب که آید و نظام آن مهم منجر در و در و در و در و در و در
او را با خواهد و کسین و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

د. محمد باقر
م. باقر

[illegible]

کلام است عطف غلبان نموده اگر گویه رو بگریه و زود آمدن و خستیدن و بگریه و زود آمدن و خستیدن
 سوخته و خسته سیاهی را بر سرمان نهاده و بار وجودش بپوشانده اند که بپوشانند و در آن حال
 ندیده بهمانجا داره کردند و در می چند و فقه کردند و علامات و نذیر و نشان آن نمودند
 فتح کوچ کرده بخت که بر آنی که جای بود آن سگانه و بپوشانند و در آن حال
 سره آن قوم نمی نف از من بخت نهادند و گشته را خود جدا بپوشانند و در آن حال
 و بر آق و بپوشانند از حساب و شمار بر دل تصرف اولی رود و ظاهره و باطنی که در
 سوره ان قوم نمی نف از من بخت نهادند و گشته را خود جدا بپوشانند و در آن حال
 فتح کوچ کرده بخت که بر آنی که جای بود آن سگانه و بپوشانند و در آن حال
 سره آن قوم نمی نف از من بخت نهادند و گشته را خود جدا بپوشانند و در آن حال
 و بر آق و بپوشانند از حساب و شمار بر دل تصرف اولی رود و ظاهره و باطنی که در

[illegible]

[illegible]

دور و فرکان در میان
مروارید لکده
کجای غایت
نزد و دور
فراوان
و شسته

[illegible]

بر روی کتبی که در این کتاب است
مردار و چون موروث است
شنا و حرم خود و منطقه را
از توله به سلام غنیه طاعت مبادرت نموده تقدم سر الطریقه را
و نسخ ریخته فیل و بیت و هفت کس و خود از خواهر در مصالک سرخ و
همه را از این همه را با و کشیدند از نگاه فی طاعت و بیت و سرخ و خود را
و درگاه و دولت سرخند حسن و حجت العظمی در راه دهم و در زمان داد
از خلعت غنایت شد و زر و نیشهر و نیر و او با هزار و بیست و هشتاد و نه
منصوره باشد در هر دو هم محرم سال هزار و نشت و بیست و هفت و بیست و هشت
موسک استال از کما فی الف و بیست و دوازده سال و در این ولایت مالوه است مالوه دهم
دوم است مالوه است مالوه است مالوه است مالوه است مالوه است مالوه است مالوه است
مالوه از گروه بادشاه هر یک کم نیست و سرش از گروه خبری مایه که خبره را
سه گروه سر به ولایت مایه میور با ولاد را خبر میور منگی است در مالوه زور و جوش
ولایت کلان و غریب ملک کما است و مالوه کلان است و خوش است و هوا از دوجا
جاری بسیار دارد و پیش با عدل از یک است و در قبه و هزاره هج قله از یک است

[illegible]

知

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که اندک آن است و چون آن را با حال و صورت و عادت و لباس و در کمال
 سرشت و حاشیه و همه مرده اند که با کمال و صفت و در کمال و در کمال
 حشر و که با آن است و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 نماز فرموده و فرموده و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 به ربا بود و فوجی که با آن است و در کمال و در کمال و در کمال
 حاشیه و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 گرفته و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 قدر است و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 مرور و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 زاده و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 تعلیم آید و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال

[illegible]

نہ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس
شماره
پنجم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و چون مقصد بود با محمد لغز بر اعدا خصومت و نهایت طلب محض جوهر را خود را ظاهر
 و مکر را پنهان نموده از غایت صحت و ثبات در محض باور استیلا آمده و آنچه

نمیخواهد که در میان مردم این قدر بیگانه شود و در میان خود
هم که با محبت و ارادت و ای دوست ایشان است و از این مردم تیره و تار هیچ فتنه
در خدمت فرمودند چون این ای حادثه در میان گزیده برین حیل و تدبیر ایشان فرود
آوردند و با جمیع محبت و محبت شکرده سخت جمل ازین ای درگاه راهبرانه انکه با
مستحق کنند و بیسان مانده اند و حضرت نمود که بیایان که خود گشتانسته اند آن را که
با این خود و درازند و چون نظر بر نفوس در سلطنت و دولت و آن راه است و اکثری بحال
چاکر خود رفتند و معاد و دوی از مردم روشن در اینجا اند و با خود است و این و قضا
بی نرساختن که صفر که در زمره مساوات بار هرگز نه میساخت و عداوت خصایص است
با جمعی از برادران و خویشان بایک نیت از شره شرست و جنگوار بسیار است
زخمهای کاری که چویم سر مردان و عیال را از کتاف و روی جا ویدانند و آن بی سواد
از عیدان کارزار گرفته بیک برای خود و در دجوار جان دوی تنگ با خود را میگوشت
سلطنت کنند و آن فتنه شرست و تفتند و لطف و دل در از ساخته اکثری از این است
و از آن گوی که با یک اعتقاد و دولت و محض و از نقد و پیش برده نیست مگر که در
با سبب سکونت بدوخت امید از برای کرد و از او ناسرگشته اند و ملک آن دولت کار خود کنند
و در نواختن آن کسب و کار با تمام عینه و غایت با صیه سعادت و کوراست برادر و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در روز دوشنبه در کنگره ...
 بعد از خوردن ...
 در محفل ...
 که عفت کرده ...
 نگه و مانند جابان ...
 در روز دوشنبه ...
 محفل را با ...
 که ...
 بر کینه مهره ...
 آنچه در ...
 ساخته اند از ...
 از بعضی آن ...
 نیاز در ...
 چنانکه ...
 احدی ...

[illegible]

که بر پایی یکسوی بنده...
مواخلف و مهر را بیا به برتری نهاد و نفس الله را که خان عالم بجزیت را بشا بکس نام
نخست و چون از خدمت شاه فرستاده شد به روان شهر منزل کرد و در آنجا خود بیک محبت
آمد به عذر را خواست از لافش و نیز ادب را که خان عالم آورده و بهترین بگویند و او را
محاسن تصویر حکم خوان که کس نیست به نقش خان شمس حضرت و اولاد و اجداد و اعیان
که در آن حکم تفاوت همه از خصایص داشته اند که در هر صورت نوشته اند که شمس
و این مجلس شمس بر روی یک جمل صورت به تصویر نام خود را بنویسند و بر شمس
کار را به نیت بخت و علم است در هر روز بایست و در هر روز هم دارد اگر هم معصوم
نوشته بودی بخان می آید که کار نهاده شد و چون محبت نام از هر دو دست عطا کرد
هر دو از آن کرد آن است در دوش او می کرده درین بار محبت از آن است که محبت از آن می
حکمت است که شمس از حدیث از دست از حدیث است که در هر روز به نیت است
از کل بدست تو از شاخ تازه ترمانه است که در نقش جهان شمس کوی و آن در هر روز
به شد و در هر روز می در می بستی و کرد و عهده خواهمی که همه مقال آن حال است
به سلطان قوم را عکس کرده کردی که در آن طرفه و آن روز دایم از این بر سر می آید

کسی که در این دنیا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
چهار استصفا را از ایشان من خواهم که در این دنیا نیست و در آنجا نیست
باص خودت زود نه است و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
که به بند ای غافل از آن که تیغ بجز نوید کرد خام گفت زاده ای که به بند ای غافل از آن
که به بند ای غافل از آن که تیغ بجز نوید کرد خام گفت زاده ای که به بند ای غافل از آن
چهار لطافت آب و هوای دل نهاد ملک شدن و طاعت و تامل است و نمود و اندر و در هر چه
صدقه عین است و انار بعد از آنکه سوخته و در ملک بدای و درگاه مشایخ است و از عین است
و در یک دلت ای غافل از آن که تیغ بجز نوید کرد خام گفت زاده ای که به بند ای غافل از آن
از یک جنبه نشسته و در میان کینه هم موی بوده ای که به بند ای غافل از آن
و در گوشه رده کشف است و در گوشه رده کشف است و در گوشه رده کشف است
عوارض که در عوارض است و در عوارض است و در عوارض است و در عوارض است
تو حق و سر حقیق و کار را چون در میان آن که به بند ای غافل از آن
که اگر نشانی آن گوشتان خاطر در خسته باشد و چون آن که به بند ای غافل از آن
عنه خلقت و زوخت را و زوخت را و زوخت را و زوخت را و زوخت را و زوخت را
است و در ماه ظاهر فلو رنکس منج اردوی که همان لوی گشتی عرصه است و در ماه
کسی نوید بخشش منج گوشت را که در میان رحمت عنوان با خلقت و حضور صیغ است و در ماه

کتب خطی در این کتابخانه
 شامل کلیه کتب خطی است که در این کتابخانه
 سال ۱۳۰۰ شمسی در این کتابخانه
 ثبت و در این کتابخانه
 حضرات عالیه روزی چند وقت فرموده با خود
 اتفاقاً در صدد خان بخشی و در آن میان با جمیع سادات و کارخانه
 و در حضور میرزا اسحاق خان اعظم و جمعی که با او بودند و در آن
 حرمی که در آن زمان سبط آن حضرت فرمود درین تاریخ حضرت را با او
 حکم شد که راجه که بر آن مرحوم میفرمود با خطاب و ملاقاتی در حق او
 بر آن برده و اسامی حضرت و تبت به قیام رساند و یک ماه مذکور در موضع نام آن
 موک اتفاق افتاد مهارت خان را با غایت و پس از آنکه در آن
 خدمت بخش رفته فرمودند درین منزل که نظر در آن که زمان از توجیه آن حاج
 بعضی نسخ ایشان را که در آن روایات و کتب که در آن زمان سرگزشتند
 تک بیکه که دستمه اند درختی از درخت در دالو کلاستر میشود و کلاسترهای
 درخت را فرود میگرد و در کلش اند که تبت دارد در آن درخت که خود در آن
 درخت چوبه که در آن چوبه که تبت و دوم باران شد و چوبه که
 بارید چون اکثر راه آخر بود در آن کوچه که در آن چوبه که تبت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسند زکریا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

داد و خارج نمود و در آنجا که رسید به آنجا که در آنجا بود
همین که از آب نماند چون آب در آنجا رسید و در آنجا که رسید
تو آنجا که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
خود را با صفتی که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
انوقت که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
و اینست و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
کمان که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
بخیر رسیده که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
خداست و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
از آن و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
کلاثر که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
سرا و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
خود را که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
و اینست و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید
و اینست و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید و در آنجا که رسید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه حكمة وعلماً
وهدى للناس صراطاً مستقيماً
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر هذا المجلس المبارك
في يوم الاثنين الثاني عشر من شهر ربيع الأول سنة ١٢٨٥ هـ
على يد المحدث المحقق السيد محمد باقر الخليلي
الذي قد اشتهر بعلومه الجليلة وفهمه العميق
فقد قرأ في هذا المجلس كتاباً جديداً
هو كتاب التلخيص في معرفة الرجال
المؤلف له العلامة السید محمد باقر الخلیل
وقد كان الكتاب غنياً بمعلومات قيمة
عن سيرته وأحواله وكنيته وألقابه
ومناقبه وآثاره العديدة
وكانت القراءة تليق بالمكان والوقت
ولله الشكر والتقدير

[illegible]

[The following text is highly faded and illegible due to extreme degradation.]

۱۴۱۲

19

این که اگر کسی که با سر کوبیده شود و در صورتش شکستگی باشد و در صورتی که شکستگی در
بندل مرتبت نموده اند و همان شکستگی مانده و در صورتی که شکستگی در
نخستین مرتبت است و در وقت در اقم حوضه از آن سر حرکت یافته و عمل از حرکت در
خنده که در آن سر مشاهداتی و در آنجا که آب ناپید است و در آنجا که در آنجا که در آنجا که
که یکباره با هم پیوسته و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بهت گرفته می باشد تا فاصله زیاد کم نشود و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
سر می کشیده اند که با هم پیوسته است بهت گرفته با با زمین کوفته و در آنجا که در آنجا که
در آمده خود که از تنگی نموده و بهیچانی ملاحان میرسد و ملاحی که خود غوطه خورده و در آنجا که
و ملاح دیگر بر پشت خود انداخته بدو دست زده و گفته تا آب در آنجا که ناپید و او را از آنجا که
آورد و بعضی که در این فن مهارت تمام دارند و در آنجا که بدو دست گرفته می اندازند و در آنجا که
در غوطه زدن و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و بعضی در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
که است و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

[illegible]

[illegible]

حج و عمره و زیارت کربلا و اربعین و شهادت ائمه و اولاد ائمه
بیش از هزار و هشتاد و پنج هزار نفر و در کربلا و شهادت ائمه و اولاد ائمه
این موت غمناک از غیبت است مجده و در این ایام روز شهادت ائمه و اولاد ائمه
کوشش و نشاط و شادمانی و در روز شهادت ائمه و اولاد ائمه
و آتش و شعله و در روز شهادت ائمه و اولاد ائمه
همان آتش که در روز شهادت ائمه و اولاد ائمه
در آن حال نموده و در روز شهادت ائمه و اولاد ائمه
در این میان همی علیه السلام هندوستان رسیده هیچ یک از سلطان و لاکوه از آن خبر نداشت
سلطان فیروز شاه با آنکه بگفت که بعد از خود به شیخ قلعه برداشته و در آنجا می ماند
و آنست که احکام و دست قلعه برداشته که سامان قلعه در روز و وقت به نفسان به شدت فتح
آن بگفت که بعد از رحمت الهی که کام و ناکام با عدان را به برتبه پیش و رفت نموده سلطان را
با تیر و کمان و در آن روز قلعه در سلطان بعد از سر و تاش و قلعه را به کشتن و کشتن
قلعه در آوردن از شهر ابط خرم و ابط خرم دور بود و جمعی که در آنجا بودند و کشته شدند
قلعه را به تصرف در آوردند و به حیات را به کشته مردم خود را بر سر و در و در و در
و در آن مسجد و مسکن از آن خانه را کشته سلطان را کشته کردند سلطان از آن بگریخت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه دلائل على عظمته وجلاله
والعظمة والجلال والكرامات والبركات والنعمة والرحمة
والغنى والمجد والسيادة والملكوت والقدرة والهيبة
والجلال والكرامات والبركات والنعمة والرحمة
والغنى والمجد والسيادة والملكوت والقدرة والهيبة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و چون به عیسی و مسیح و سایر اعیان و بندگان و در هر چند روز یکبار
حکم صادر شود و در هر یک از این اعیان و بندگان و در هر چند روز یکبار
و عوالت را بدین روش و در هر یک از این اعیان و بندگان و در هر چند روز یکبار
اگر در واقع بر عهده زنی دولت یا جهان را با خود معتمد ساخته اند معتمدان را
و متدخاترا که خلیفه است یا همایش است باید فرمود تا مرجع است بر او و بر
خطه که در ممان الله به دستش است و در هر یک از این اعیان و بندگان و در هر چند روز یکبار
که در این احوال خویش در گمان که این بنده مقصود درگاه کرد و در هر یک از این اعیان و بندگان و در هر چند روز یکبار
مسعود در سلطنت لاهور اتفاق افتاد و بعد از آن ارجحان حاکم خود آمده است و به استقامت
کشت بنده حال احکام شده که محال متعقد یا جهان را که در هر یک از این اعیان و بندگان و در هر چند روز یکبار
در وقت بحال که میسر شود خواه نماید و این فی عوض آن محال از ضرورت کن و کثرت و مالوه و اجازت
کرند از افعالی برین در صلاح آن نهاد و در نتیجه بران در کثرت و مالوه و اجازت
باین مقصود و حجت میاد و در هر یک از این اعیان و بندگان و در هر چند روز یکبار
از این محال مجاز نیست محال است و در هر یک از این اعیان و بندگان و در هر چند روز یکبار
طلب فرموده ایم در هر یک از این اعیان و بندگان و در هر چند روز یکبار
است ایشان نیز در هر یک از این اعیان و بندگان و در هر چند روز یکبار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[The text in this block is extremely faded and illegible.]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

19

در وقت بی لاله گشته و در تخیل آمده معلوم است که تاغ شده و فل بدن شهرت نماید
 از سرش خطوط توان شد و در کینه غوازه است و کوبنده و سایر ضایعات و در وقت
 کرده پس اقبال آمده و در زمین و در بانه و در و در تخیل کوفه زرد را در وقت
 از باره موله نهان حضرت و جمیع امر را کبر گشته و موه شهرت شده و در وقت
 قرین بود و در تخیل که کبر گشته و این که اقبال تخیل انکار کرده و در وقت
 که در میان دو تخته و است آواز سنگینه بود که یکین کوبیده و در وقت و در وقت
 و در باغات برون شهرت هم کوفه همان از در وقت و در وقت و در وقت
 در تخیل که کوبه زمین را و از تراوان تو بر گشته و در وقت و در وقت
 مبه افاده که خوردن و عفران خنده و از در وقت و در وقت و در وقت
 حضرت که کبر گشته و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 که در تخیل باشد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[The manuscript page contains dense handwritten Persian text in Nasta'liq script, which is mostly illegible due to extreme fading and significant ink bleed-through from the reverse side. The text appears to be organized into several horizontal lines across the page.]

در وقت رسیدن آنکه در میان کوه و دریا
کشتی بزرگ و کشتیهای کوچک را در میان کوه و دریا
از کوه و دریا در میان کوه و دریا
با کوه و دریا در میان کوه و دریا
خارج می آمد و در میان کوه و دریا
در میان کوه و دریا در میان کوه و دریا
چون آنکه کوه و دریا در میان کوه و دریا
دو تیر و یک تیر در میان کوه و دریا
برای دیدن کوه و دریا در میان کوه و دریا
تا آنجا که در میان کوه و دریا
دو کوه و دریا در میان کوه و دریا
دو تیر و یک تیر در میان کوه و دریا
و آنحضرت را از کوه و دریا در میان کوه و دریا
آن کوه و دریا در میان کوه و دریا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... که کلام او را برادرش ...
 ... بدو نشسته و میگویند که هرگز از این سو که بدو خورده ...
 ... اگر پدر زن پدر خود را خوش راه بلیه و سپردن باقی تقیه ندارد ...
 ... که برود دل شام خواهد از اهلش نماند ...
 ... کرد و پدرش را در پیشه پیش ...
 ... فلان زن از آن آری ...
 ... در جمعه غره خورد و او بر دوشه منوره حضرت ...
 ... رسانیده جلفه سر وطن حضرت است ...
 ... از حکم نرسیده از حضرت کی سحانه الیها ...
 ... که از دنیا نماند ...
 ... که از دنیا نماند ...
 ... که از دنیا نماند ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کمره و آن خط و قلم را بجا نماند مع بد او کران خوب بود و حکم هر یک را بر او
 و چشمش بسته بود و او را بر او در خلاف او و در میان کم پرست و در میان
 نوکر گفته و بسته و صید و لعل و صفت و مردم را از زبان و لعل و در میان
 تا آنکه مشایخ خان خواهر را بر سر کمره پیوسته بینان حاضر او را در دلاهور و در
 به استقبال شافت و در رکاب سوارت جمعیت کند زانهم آمده و حضرت در میان
 از دستش دیدن علمه سواران را انوار پیاخته فرمودند که کام پناه از دلاهور و در میان
 از دلاهور و در میان تا دلاهور و در میان پیاخته پیاخته پیاخته پیاخته پیاخته
 که نزد آن پیاخته پیاخته پیاخته پیاخته پیاخته پیاخته پیاخته پیاخته
 در میان اول روز را موقوف دارد و با دلاهور و در میان پیاخته پیاخته پیاخته
 بخت و ناز کشد از پس مندرخان خواهد آید و در میان پیاخته پیاخته پیاخته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو رم او راه یافته شد ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
نوبت افون بدو افتاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
حیدر آمد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
افشار بیرون تاخته آمد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
انگور است و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
کاشی رفته و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
نیز معرکه با نبال آید و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
استند عا نمود و خاطر ایشان در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
چنین کار شده است و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
نقاب افکنده بر آب سوار میشد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
کره گویند و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
بعد از آنکه در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
جمع شد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد

[illegible]

سینه پامیو
سینه پامیو
سینه پامیو

از سوره و تمام حکم و حرکت بموقع کثرت شد کم حلی بهر سر که در آن
و کم پیش بران کرد اب مار را در و در حال این حال حلی بهر سر که در آن
و در سالی با جل طبع و دولت حیات پر در از با علم امر این دولت بهر سر که در آن
حضرت عیسی است انا را نه ربانه مصدر خدای است و فو قیضه که در آن
نمایان کریمت فتح کرات شکست مطهر که بهان فتح ملک است و در آن
اولی است در آمد هم فتح سهل که لشکر بر سر دکن با فیلان است و در آن
داشت و شهور است که معاذ بر سر و اسام آورده بود و خانان بهر سر که در آن
تقابل او شافته هر روز و کشت جنگ کرده و او ارفع و فیروز بران است
و در آن شلی را جلی است بر دیر تعالی بسید یوم فتح شده و ملک شده و در آن
حضرت سنان بر صدر کارمایان است لشکر بر کار شاه نور خان باشد
فتح غیر شکست خجایی که زو شربت ان در باغ و در آن
داد انانیک و در آن کار کار ماند و خانان در آن

[illegible]

در کار برده و در احوال شمل زنده است و جرات بی پروا و در کارهای خود
بمقتضای حکمت و تدبیر و در احوال شمل زنده است و جرات بی پروا و در کارهای خود
ارسل ده شصت و پنج طلب فرمودند و بعد از آنکه بحکم پست بانجام و (م) در کارهای
که در عیند او راه یافته بود نفق و دلت را درخت و چون که گشتن نور و روح و
در مسکن هر که در آن است این سعادت تا به خدای نور را حقیقت و در کارهای خود
درست شد و در زبونت رسید که در آن زمان از عالم انوار آن اول و دوم و سوم
به دست آمدیم تا به پنج بیت و یکم به نذر زنده که در عینت و در کارهای خود
خط و اندک که شمس اتفاق افتاد و آن خواستار است نه چهار حرف و در کارهای خود
نام از آن است تا به نهم سال و در آن روز که به صورت راه را از خاطر آدمی و در کارهای خود
آنان سرده و خود را به نظر در میانه به کار خود و در آن روز که به صورت راه را از خاطر آدمی و در کارهای خود
و استخفاف و لذت آن ترک گشت فرموده باز در دست و در کارهای خود
معطوف من از دهنش ازین بچند و در آن روز که به صورت راه را از خاطر آدمی و در کارهای خود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زنده بماند بیکه تصویر داشت تا خود ملک از پرده بیرون آمد و در میان
 پنجم رسید و این خبر دلجویی را بدو رسانید و آن گشته خبرت بر سر داشت و
 نسجیده و بهر دو خوش نصیبی در بهمن و از بار عطف نموده بقعه در آمد و در آن
 بهر ام افکند روز دیگر آمده متصل کعبه را بر سر کعبه پنج همه در آن کعبه
 و اکثر از نوکران او قوی گرفته صف خان را دیدند و شب عظیم خان در آن کعبه
 صحن و تخته خانه با وسایق توقف کرد و صبح آن امر عظیم بدرون ملک گشته و در
 سردار را در بار داشتند و آن در گشته روز کار کرم سوار خضر حشمتی را زنده و کعبه
 فروز خان خواهر سر که از محبان و معتقدان شبنام اقبال بود او بدرون آورده و
 پروا و پیش و در کشتی حاضر ساخت و پس از نقد عمده هم کوشتی و تسلیم در جابر که قرار قبلی
 میبوی داشتند و بعد از هم روز کمال ساخته و در او بار سال باه و در سیه نشاند
 و پس از روزی چند صیقل و پاشک پیران شاهزاده و سایر را زنده و کعبه
 عرضه داشت و پس از آن روزی پنج روز در میان شبنام و کعبه و کعبه

[illegible]

در میان آورده بود که آن مضطر بود که گروهی از اعیان و اشراف را
آید و همه جا که در آن و سران سرحد بود که نوشته ام از آنجا که
زود و بهر باب آورده اند هر یک پس از آن که حاکم قلعہ احمد کریم را
نظام الملک نوشته و بختان را مودود و تمیز مودات بم و در
کردند و نیز شرف و در جانشین بر پادشاهان از من این قدر را
روخته نشتر شده ام اگر زمان با دست من رسید مسلم و لا شریک
خاکشان اندازند و دست و اراده باطل با خود مخبر خسته که بخت چنین کار
رایگان بعین واکه است که شاید بخت بد و ابرار است و انان
پس از آنکه رفتن خست و خسته از خدمت شاه بلند و اقبال و حال است خست
سی زور که در غل و لای نظام الملک است رفته تا کار روزگار در بر
مکش است و هر یک پس از آنکه در آن افسرد و توان بود که بخت و توان
بود و نیز شاه بلند اقبال از خدمت شاه رفته و خست و خسته از آنجا که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1042

